

موتی حاضر در

بر دگر که سو که بی بیم  
انک چشیدن جان طاهن انک همکن دکلور  
از بر ابر جانب دن که نظر ابدیم  
کین از کوشه کز دست و پتر اندر جان  
دارد که کوشه دن پو ابلش در و کلان ده  
بهر طو تار معنی اور معنی فرست  
سبب شنبه می نام و بیست زینا کجا نیست  
که چشمت خون طهق زان کفن ریخت  
چشمت و غیر غایب بیه راجع در که انون  
هراد مرشد کامل در عذر کارا  
داد منی استان از دایه بخند بر مجلس  
اب مجلس شنبه می اده ایکن انون نیم  
دادی آل که کین با دیکر خورد دست  
و با منی ستر کران دارد که میگر که  
اگر شتاب چشمت در باک ما شتاب  
عز طو تار معنی انشات لینه جو عا شنبه  
کشم که در دم کوه مقصود جو که عا شنبه  
اولم مقصود که هر لی انوم دوم  
نماینده کرا پن دریا کج معنی خرفتن  
دارد بدم که بودر یانه خانها می  
جو عوج طو تار در یادن هراد عشق  
الی دیکر زیاده عطر کاک در سبب دوم  
درین معنی در نامی خون که در کس  
بند دست شنبه در خوف هم  
ایمن کن اگر استیگان از قی  
ضراغه خوضدن می این ایل اگر اول امید  
طو تار ایک که از چشم برداشتن  
ضراغه ذر ایمان دارد که شنبه  
لوک چشیدن ضراستی دالفا طو تار  
ز سهره قد بلویت کنی خرم چشم  
سنگ موزون مرد تو کن بن چشمت  
خرم الیه برین ستر چشمت انش  
پیشانی که خوشن آبی روان دارد  
آن بو چشم با شنبه دیک که لطیف  
آب روان طو تار هراد که سبب  
ایلم ضرب آلم طلب اید کن استاد در  
از بی بند بی خوار آورد  
صیدم کن اگر تری بی بند  
بدرسک املایکن یعنی تیز صید  
ایله که آفتاب است در نا چیز  
و طایلت را زبان دارد زمر ابر  
تا چیزی آفت را وارد و طابن  
زبان طو تار هراد اسرار  
الیه بنوا استا

دلیوی نوزون  
مغنا سنده در

مشونی حاضر در

استعمال

استعمال در جو در وقت بخند  
کل شود در اوش ای بلبل جو که  
کل سگ بود که کلمه انک  
واحد سگ معنی فریبتم  
د مقید اوله ای با بلس  
که بر کل ایجابی نیست  
در حسن جهان دارد  
زمر امله اعتقاد بود  
اگر جهان حسن طو تار  
زمر زیاده سرعت اوزن  
خشا بنز بر در پیشان  
جو عطر بر خاک و جان  
ایله سگ و کینه بین خاک  
اوزن مروج صبح و ایل  
سگ کنگ حال می گود  
که از چشمش و بخند  
فر اوان داستان دارد که  
خاک حسید و کسردن  
د انفر رستان طو تار هراد  
اگر خاکه باین معالی انسان  
زیر بر بی بو عا کلمن  
با د شانه کردن و حال  
لر زون سکا بوم میان  
و میان ابر لبری دیکر  
چو در ام طره اشا  
نبرد خاطر عشاق جو که طره  
دخی خاک کج خاوری  
اطرافه صا چه بعضی شنبه  
ده ز کرد واقع اولمش  
در نه اول معنا بر سر روی  
انفوی کرد اختیار  
اشترده که شمار  
معنا سنده در اگر چه  
باین در کین معنی  
عبادن عالی دکلور  
بنما ز شبا کوی که  
راز او بنمان دارد  
صا نماز که هراد  
صا کسند در ایدر که  
رازی نمان طو تار هراد  
اسرار عشق نمان  
اولم د کلور چه انشا دست  
در این که بر سلسطان  
معنی را نه حالت  
واقع اولمش در بو عشق  
بولندن که هر معنی  
سلسطان معنی در کجا  
یک بنیم که ستر  
استان دارد بودر کاه  
کودم که با شنبه  
استان اوزن طو تار  
ایلم معنی دن هراد  
ایما و انبیا در در کاه  
ان در اذخات قوس در ارا  
در کاه خرد انک  
مخلفت در صفتن بیان  
در سلسطان و شنبه  
سراسر که ایان  
ایمن در کسند چه خرد  
بخت خود کوم که آن  
عبارت است انون کند  
د شک عذرتی بودیم  
که اول مشرده عذرا  
بر اجمعی عیار  
بختی کسند خاطر  
اوست کز در زبان دارد  
حافظی معنی ایلم  
د ببری حال بود

راشکان  
کتاب قصه

انک در است  
تقدیر

معنا که خرد  
سراسر